

فرهنگ سیاسی و دشواری‌های تحکیم دموکراسی در کره جنوبی و ایران

دال سیونگ یو*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۵

چکیده

در نوشتار حاضر نگاهی تطبیقی به نقش فرهنگ سیاسی در دشواری تحکیم دموکراسی در کره جنوبی و ایران است. بیش از سه دهه از زمانی می‌گذرد که جمهوری کره جنوبی و جمهوری اسلامی ایران به مرحله گذار به دموکراسی وارد شده‌اند؛ اما در هر دو کشور نهادینه‌شدن دموکراسی و تحکیم آن با دشواری‌های گوناگونی روبه‌رو است. یکی از علت‌های مهمی که تحلیل‌گران برای این مشکل بیان می‌کنند، موانع ناشی از ارزش‌ها و ایستارهای فرهنگ سنتی رایج در میان شهروندان و نخبگان سیاسی این دو کشور است. پرسشی که در مقاله حاضر بررسی شده، این است که عناصر مرتبط با باورها و نگرش‌های فرهنگی چه تأثیری می‌تواند بر مسیر تحکیم دموکراسی در دو کشور کره جنوبی و ایران داشته باشد؟ فرضیه‌ای که در رابطه با این پرسش مطرح شده، این است که بین باورها و نگرش‌های بازمانده از فرهنگ گذشته دو کشور کره جنوبی و ایران و دشواری‌های تثبیت و توسعه روحیه و رفتار دموکراتیک در میان مردم و نخبگان سیاسی این دو کشور رابطه بااهمیتی مشاهده می‌شود و می‌توان به نوعی همبستگی بین متغیرهای فرهنگی و رفتار ناهمخوان با موازین دموکراسی در این دو کشور حکم کرد.

کلیدواژگان: تحکیم دموکراسی، رفتار دموکراتیک، فرهنگ سیاسی کره و ایران، فرهنگ و دموکراسی، نواقصدارگرایی.

سپهر سیاست

سال پنجم

شماره پانزدهم

بهار ۱۳۹۷

* استاد، دانشگاه مطالعات خارجی هانکوک، کره جنوبی

رایانامه: dsyu@hufs.ac.kr

این مقاله برگرفته از طرحی پژوهشی با حمایت مالی دانشگاه مطالعات خارجی هانکوک است، که

در سال ۲۰۱۸ انجام گرفته است.

مقدمه

پس از گذار یک کشور به دموکراسی و تأسیس نهادهای دموکراتیک، چه این گذار به دنبال یک انقلاب صورت گرفته باشد، یا با گونه‌ای تغییرات اصلاحی، مسئله‌ای که مطرح می‌شود چگونگی تثبیت نهادهای تازه تأسیس و تحکیم سازوکارهای این نهادها در مسیر بهره‌گیری از نظم دموکراتیک و رفتار مبتنی بر موازین دموکراتیک است. در مرحله گذار به دموکراسی تأسیس نهادهای دموکراتیک، مثل انتخابات دوره‌ای، مجلس‌های قانون‌گذاری، تفکیک قوای حکومتی، حق رأی همگانی و به‌طور کلی، سازوکارهای نمایندگی حاکمان از جانب حکومت شوندگان برای تبدیل یک نظام سیاسی به نظامی دموکراتیک کافی نیست. انطباق عملکرد نهادهای دموکراتیک با مطلوب‌های دموکراسی در حد قابل قبول چالشی گیج‌کننده با خود همراه دارد که هم در کره جنوبی و هم در ایران مشاهده‌شدنی است. در بیانی ساده، می‌توان گفت تأسیس نهادهای دموکراتیک بسیار آسان‌تر از دموکراتیک کردن فرایندها و رفتارهای دموکراتیک در یک نظام سیاسی است.

درست در همین مسئله، یعنی تثبیت و توسعه رفتارهای دموکراتیک در اجزای بالادستی و پایین‌دستی نظام سیاسی، نقش فرهنگ سیاسی با برجستگی خاصی بروز می‌کند. به دلیل اینرسی فرهنگ و کندی رشد فرهنگ سیاسی نوین هر نظام سیاسی در مرحله گذار، شکاف بین این تغییر نهادی و تحول فرهنگ سیاسی ایجاد می‌شود و این یکی از مظاهر مهم دشواری در فرایند بلوغ‌یابی دموکراسی است. در نوشته حاضر با رجوع به باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های رایج در فرهنگ سیاسی کره جنوبی و ایران، که در گذشته آن‌ها ریشه دارد، برخی ناهمخوانی مهم بین آن باورها، ارزش‌ها و نگرش‌ها، از یک‌سو، و رفتارهای ملازم با نظام‌های دموکراتیک توسعه‌یافته، از سوی دیگر، بررسی شده است. این بررسی بیشتر کیفی و تحلیلی است و به دلیل دسترسی نداشتن به تحقیقات تجربی (به‌جز موارد محدود) نتوانسته است مدعیات خود را با شواهد و داده‌های تجربی و پیمایشی تحکیم کند.

موانعی از جنس فرهنگ

هم در کره جنوبی و هم در ایران پس از گذشت حدود چهار دهه از گذار به



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال پنجم
شماره پانزدهم
بهار ۱۳۹۷

دموکراسی، هنوز نمی‌توان از ظهور بسیاری از ظرفیت‌های فرخنده دموکراسی و نهادهای جدید دموکراسی در معنای کم‌وبیش مطلوب سخن گفت. نهادهای دموکراتیک در هر دو کشور تأسیس شده‌اند و اعمال قدرت، تصمیم‌گیری سیاسی و اداره امور عمومی، توسط آن‌ها جریان دارد. انتخاب رهبران سیاسی، قانون‌سازی دموکراتیک، استقرار اصل قانونیت، نظم سیاسی، استقلال قوه قضایی از قوه اجرایی و تأسیساتی از این نوع، که از لوازم نظام‌های دموکراتیک است، مدت زیادی است که در هر دو کشور پایگاه شناخته‌شده‌ای دارد؛ اما، به رغم وجود این نهادها، هنوز موارد نقض اصول و قواعد دموکراتیک و رویدادها و رفتار ناهمخوان با موازین دموکراتیک در هر دو کشور زیاد است. با اینکه مردم کره توانسته‌اند حتی رئیس‌جمهورشان را از منصب خود خلع کنند، اما در کنار این کامیابی بزرگ، صحنه زندگی سیاسی در چهار دهه هر روز شاهد نمونه‌های زیادی از نقض قواعد بازی دموکراتیک در اشکال گوناگون بوده است.

موارد مداخله نهادها و منافع غیرمسئول در نهادهای مسئول، ضعف عملکرد نهادهایی چون احزاب سیاسی، بروز چشم‌گیر مظاهری مانند برتری دادن به منافع و اغراض گروهی و جناحی، خودسری مراجع و مقامات محلی به جای تبعیت از قانون، برافراشتن تعلق جناحی تا حد ضربه‌زدن به امنیت ملی، نپذیرفتن نتایج شکست در رقابت‌های انتخاباتی، و نمودهایی دیگر، هزینه سنگینی برای اعتبار فرایندهای دموکراتیک ایجاد می‌کند. اینها موجب می‌شود نهادهای دموکراتیک بازخوردی بروز دهند که برخی تحلیل‌گران سرشت نظام سیاسی این دو کشور را، مثل بسیاری از کشورهای در حال توسعه، از نوع نظام شبه‌دموکراسی یا شبه اقتدارگرایی یا همان‌طور که در این نوشته آمده است، نواقصدارگرایی ارزیابی کنند. در مظاهری از نظم سیاسی که در کره جنوبی و ایران وجود دارد، هنوز رابطه قدرت بیش از اینکه به رسم دموکراسی‌های پیشرفته افقی باشد، عمودی است، و رابطه حاکمان سیاسی با مردم، بیش از آنکه از نوع رابطه منتخبان با شهروندان باشد، از نوع رابطه حاکمان و تابعان است. در سطوح پایین‌تر سلوک سیاسی نیز مظاهر ناهمخوان با موازین رفتاری دموکراتیک به‌وفور در هر دو کشور به چشم می‌خورد.

این واقعیت‌ها موجب شده است برخی پژوهندگان کره‌ای و ایرانی برای این نمودها به متغیرهایی از نوع متغیرهای فرهنگی رجوع کنند، همان‌طور که ریشه این

نارسایی در عملکرد نهادهای دموکراتیک و همچنین حضور چنین رفتارهایی در صحنه سیاسی کشور را ناشی از تداوم فرهنگ سیاسی سنتی در زندگی سیاسی نوین جست‌وجو کنند. این پژوهندگان از این نقطه آغاز کرده‌اند که نشان دهند بین فرایندهای ناهمخوان با قواعد دموکراتیک در کره جنوبی و ایران از یک‌سو، و باورها، ارزش‌ها و ایستارهای مرتبط با فرهنگ ریشه‌دار مردمان کره و ایران، از سوی دیگر، ناهمخوانی شایان توجه، حتی مغایرت تام وجود دارد.

بین فرهنگ سیاسی کره و ایران، تا آنجا که به برخی باورها، ارزش‌ها و ایستارهای عمده آن‌ها در نگرش به منابع اقتدار سیاسی، مشروعیت سیاسی، سرشت نظم سیاسی، آرمان جماعت‌گرایی، مطلوبیت هماهنگی بین نظام جامعه و نظام کائنات، توزیع قدرت سیاسی و مثل آن، مربوط می‌شود وجوه مشترک بسیار وجود دارد. ریشه‌های تاریخی فرهنگ، نوع نظام اجتماعی-اقتصادی و شکل‌های فرمان‌روایی سیاسی در دو جامعه ایران و کره بسیار به هم نزدیک بوده است. به همین ترتیب، تجربه‌های معاصر دو کشور در مبارزه برای استقلال ملی و استقرار نهادهای نوین دموکراتیک به هم شباهت بسیاری داشته است. مقایسه نقش فرهنگ سیاسی بر مشکلات نهادینگی سیاسی در دو کشور می‌تواند شناخت ما را در مورد سرشت فرایندهای دموکراتیک‌سازی به‌طور عام کمک زیادی کند.

فرهنگ سیاسی به چند شیوه عمده با نظام سیاسی ارتباط می‌یابد که از جمله عبارت است از ۱. شکل دادن به نهادهای سیاسی؛ ۲. انتقال باورها، ارزش‌ها و نگرش‌ها؛ ۳. توجیه مشروعیت ارزش‌ها؛ ۴. تعیین هدف‌های جمع؛ ۵. جامعه‌پذیری سیاسی. نوشته حاضر بیشتر با چهار مورد اخیر سروکار دارد.

هم در کره و هم در ایران درباره رابطه فرهنگ سیاسی سنتی با مطلوب‌های دموکراتیک‌سازی مطالعاتی (اگرچه کمتر تجربی و بیشتر تحلیلی) انجام گرفته است و به رابطه همبستگی بین متغیرهای فرهنگی، از یک‌سو، و توسعه دموکراتیک از سوی دیگر، حکم داده‌اند. دو تن از پژوهندگان کره‌ای که اخیراً مقاله‌ای درباره مسائل تحکیم دموکراسی در کره جنوبی منتشر کرده‌اند، پس از بیان دشواری‌های بسیاری که دموکراسی در کره جنوبی با آن روبه‌رو بوده است، ریشه این دشواری‌ها را در فرهنگ کنفوسیوسی به‌عنوان فرهنگ مسلط کشور جست‌وجو کرده‌اند (Heo & Hahm, 2014). آن‌ها در این مقاله و در نوشته‌های دیگر خود به تفصیل چنین استدلال می‌کنند که آیین کنفوسیوسی به‌عنوان شالوده فرهنگ سیاسی مردم کره از



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال پنجم
شماره پانزدهم
بهار ۱۳۹۷

عوامل اصلی ایجاد دشواری در فرایند تحکیم‌یابی دموکراسی در کره جنوبی است. آن‌ها در مقاله یادشده از باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های پایه‌ای در فرهنگ کنفوسیوسی سخن می‌گویند که به لحاظ سرشت خود با باورها، ارزش‌ها و کردارهای ملازم رفتار دموکراتیک مغایرت دارد، و به این دلیل مانع اصلی تحکیم دموکراسی در کره جنوبی است. در ایران نیز برخی پژوهندگان از جمله محمود سریع‌القلم در کتاب خود با عنوان *فرهنگ سیاسی ایران* درباره باورها و کردارهایی از سرشت فرهنگ سیاسی سخن می‌گویند که با ارزش‌ها و کردارهای رایج در کشورهای دموکراتیک امروزی فاصله زیادی دارد (سریع‌القلم، ۱۳۹۵). سریع‌القلم تلاش کرده است با یک پژوهش به شیوه پیمایشی حضور فرهنگ سیاسی ناهمخوان با باورها و کردارهای دموکراتیک را در میان ایرانیان امروز استخراج کند.

مفهوم فرهنگ سیاسی

فرهنگ سیاسی رویکردی برای بررسی یکی از صورت‌های زندگی سیاسی، یعنی صورت فرهنگی، به‌ویژه در مطالعات مقایسه‌ای است. مفهوم سیاسی، مبتنی بر این مفروضه است که در هر جامعه یک فرهنگ سیاسی رایج است که به فرایندهای سیاسی معنا و جهت می‌دهد و اینکه ریشه رفتارهای سیاسی در یک جامعه را باید در یک سلسله باورها، احساس‌ها، شناخت‌ها و ایستارهایی جست‌وجو کرد که افراد جامعه آن را درونی کرده‌اند و به صورت جزئی از شخصیت آن‌ها درآمده است. دو تن از پیشگامان طرح موضوع فرهنگ سیاسی به نام‌های لوسین پای و سیدنی وربا فرهنگ سیاسی را عبارت از نظام باورها، ارزش‌ها و نمادهایی تعریف کرده‌اند که زمینه و سرچشمه کنش سیاسی‌اند (Pye & Verba, 1985, p.8). فرهنگ سیاسی از همان ابتدا، در کنار چارچوب‌هایی مانند تحلیل طبقاتی، تحلیل سیستمی و تحلیل برمبنای مراحل توسعه، به‌عنوان یک رویکرد و یک چارچوب نظری برای مطالعات سیاست‌های مقایسه‌ای مطرح شد (Chilcote, 1981, p.217).

مفهوم فرهنگ سیاسی را کابریل الموند (۱۹۵۶) وارد علم سیاست کرد. او در کتابی که به اتفاق سیدنی وربا منتشر کرد، به مفهوم فرهنگ سیاسی دقت بیشتری داد و به معنای مجموع سمت‌گیری‌ها و گرایش‌های سیاسی افراد در رابطه با نظام سیاسی‌شان به‌کار گرفت: «وقتی از فرهنگ سیاسی یک جامعه سخن می‌گوییم،

منظور ساحتی از نظام سیاسی است که در شناخت‌ها، احساس‌ها و ارزیابی‌های مردم درونی شده است. مردم این فرهنگ را درونی می‌کنند، همان‌طور نظام اجتماعی و نقش‌های دیگر را درونی می‌کند (Almond & Verba, 1963, p.14).

فرهنگ سیاسی جدا از فرهنگ عمومی جامعه نیست. ارزش‌ها، باورها و نگرش‌های سیاسی جزئی از ارزش‌ها، باورها و نگرش‌های کلی یک فرهنگ است. بنابراین، جداکردن فرهنگ سیاسی از نظام کلی فرهنگ امری تحلیلی و اعتباری است. بخشی از فرهنگ که برحسب مضمونش دلالت سیاسی دارد، فرهنگ سیاسی نام می‌گیرد. البته باورها، ارزش‌ها و نگرش‌هایی که دلالت سیاسی دارند، فقط آن‌ها نیستند که به‌طور مستقیم با مسائلی مانند قدرت، دولت، مشروعیت و مثل آن ارتباط دارند. برخی باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های مربوط به فرهنگ عمومی که ظاهراً با سیاست نسبت مستقیم ندارد، نیز ممکن است به باورها و نگرش‌های سیاسی متصل شود، مثل نگرش به سرشت انسان، از جمله بدبینی یا خوش‌بینی درباره سرشت انسان می‌تواند در باورها و نگرش‌های سیاسی، از جمله اعتماد و بی‌اعتمادی تأثیر مستقیم داشته باشد. از جمله بدبینی به سرشت انسان به بی‌اعتمادی سیاسی منجر می‌شود و بی‌اعتمادی سیاسی به نوبه خود به نوع مشارکت منفعل منجر می‌شود (Pateman, 1971, pp.291-305).

بحث رابطه فرهنگ سیاسی با توسعه سیاسی بحثی ساده و سراسر نبوده است و از آغاز تاکنون با اختلاف نظرهای بسیار روبه‌رو بوده است. مفهوم فرهنگ سیاسی حول این محور شکل گرفته است که ارزش‌ها، باورها و نگرش‌های عامه مردم بر سیاست به معنای کلی و نهادهای سیاسی به‌طور خاص تأثیر شایان توجه و تعیین‌کننده دارد. گرچه همه اینها نه ذاتی، بلکه اکتسابی‌اند، اما تحول آن بسیار کند است؛ در نتیجه، طی نسل‌ها باقی می‌مانند و اثرگذاری آن‌ها استمرار دارد. انتقال این گرایش‌ها از نسلی به نسل دیگر از طریق جامعه‌پذیری صورت می‌گیرد. البته این بدان مفهوم نیست که هر نسل خود با تجارب جدیدی روبه‌رو نمی‌شود و به سهم خود بر ذخایر تجربه گذشته نمی‌افزاید.

بحث استلزامات اجتماعی دموکراسی نخست با مقاله لیپست وارد مجادلات نظری در زمینه عوامل مؤثر بر توسعه سیاسی شد (Lipset, 1959). لیپست در درجه اول، بر عوامل اقتصادی تمرکز کرده بود. مطالعات او نشان می‌داد کشورهایی که از لحاظ توسعه اقتصادی و سطح رفاه در مرتبه بالاتری هستند، از لحاظ شاخص‌های



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال پنجم
شماره پانزدهم
بهار ۱۳۹۷

پیشرفت دموکراتیک نیز وضع بهتری دارند؛ اما او در عین حال به این نکته نیز اشاره کرده بود که شاید دلیل اینکه کشورهای غنی بیش از کشورهای فقیر احتمال دارد که دموکراتیک باشند، این باشد که رفاه اقتصادی به تحولات اجتماعی و فرهنگی می‌انجامد و این، خود، تمایل به مصالحه اجتماعی، اعتماد در جامعه، و عملکرد نهادهای دموکراتیک را بهبود می‌بخشد.

تحقیقات لیپست محدود به کشورهای آنگوساکسون بود و آلموند و وربا دامنه یافته‌های او را محدود ارزیابی کردند. این دو در سال ۱۹۶۳ دامنه تحقیقات خود را گسترش دادند و آزمون‌هایی را برای سنجش رابطه بین فرهنگ سیاسی و دموکراسی در میان شهروندان پنج کشور انجام دادند. حاصل این مطالعات در کتاب فرهنگ مدنی منعکس شد. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی گرایش به مطالعات مربوط به فرهنگ سیاسی فروکش کرد. پژوهندگانی مثل اودونل و اشمینز (O'Donnell & Schmitter, 1986) و پرزورسکی (Przeworski, 1992) نقش فرهنگ در گذار به دموکراسی را کم اهمیت دانستند. آن‌ها با تأکید بر نقش نخبگان این‌طور استدلال کردند که همراه با استقرار نهادهای دموکراتیک فرهنگ سیاسی به‌طور خود به خود ایجاد می‌شود. آن‌ها نقش نخبگان سیاسی را در مرحله گذار به دموکراسی برجسته کردند و برای توده مردم (در نتیجه برای نقش فرهنگ سیاسی) اهمیت زیادی قائل نشدند.

تحقیقات اینگلهارت در یک مطالعه گسترده نشان داد جهان‌بینی مردم جوامع غنی در یک سلسله از هنجارها و باورهای سیاسی، دینی و اجتماعی نسبت به مردم کشورهای فقیر تفاوت مهمی دارد. مردم کشورهای غنی در سنجه‌هایی مانند اعتماد، رواداری، ارزش‌های مشارکتی در سطوح بالاتری قرار داشتند (Inglehart, 1997).

متغیرهای فرهنگ سنتی کره و ایران

عناصر پایه‌ای فرهنگ کره در آیین فرزاندگی کنفوسیوسی ریشه دارد. آیین کنفوسیوسی به‌عنوان آیین فرزاندگی سرچشمه جهان‌شناسی و بینش اخلاقی، اجتماعی و سیاسی مردم کره است. آیین کنفوسیوسی در نیمه هزاره اول پیش از میلاد (۵۰۰۱ ق م) در چین ظهور کرد و در دوره سلسله معروف به چسون در کره به صورت آیین رسمی درآمد. آیین کنفوسیوسی در سرشت خود یک جهان‌بینی

اخلاقی است، اما در غالب عناصر جهان‌شناسی خود، مثل جهان‌شناسی ایرانی است، هر چند جهان‌بینی ایرانی نوعاً جهان‌بینی دینی است. با اینکه جهان‌شناسی کنفوسیوسی از یک جهان‌بینی اخلاقی برخاسته است و جهان‌شناسی ایرانی از یک جهان‌بینی دینی، از حیث پایه‌های بینشی و نگرش به حوزه زندگی سیاسی شباهت زیادی بین آن‌ها وجود دارد و می‌توان عناصر فرهنگ سیاسی کم‌وبیش یکسانی را از آن‌ها استخراج کرد. عناصر اصلی فرهنگ سیاسی کنفوسیوسی و فرهنگ سیاسی ایرانی را به شیوه زیر می‌توان صورت‌بندی کرد:

۱. آرمان هماهنگی سراسری حیات: فرد- جامعه- کائنات؛
۲. نگرش سلسله‌مراتبی به نظام هستی و نظم جامعه؛
۳. نگرش پدرسالارانه به همه عرصه‌های زندگی اجتماعی و سیاسی؛
۴. نگرش اخلاقی به مناسبات حوزه سیاسی؛
۵. باور به تمرکز سیاسی و اقتدار مرکزی در حفظ نظم و امنیت؛
۶. بدبینی، بدگمانی و بی‌اعتمادی فراگیر در سلوک سیاسی و رجحان دادن به فرصت‌طلبی برای محافظت از خود؛
۷. اعتماد به کنترل عمودی به جای کنترل افقی در نگرش به نظم؛
۸. آرمان جماعت‌گرایی سلسله‌مراتبی.

بسیاری از پژوهندگان فرهنگ سیاسی کره این مشخصه‌های فرهنگ سیاسی کره را در نوشته‌های خود منعکس کرده‌اند (Yang, 1985, pp.4-5). این نگرش و باورها، همان‌طور که برخی تحلیل‌گران می‌گویند با الزامات رفتار دموکراتیک ناهمخوان است و پیشبرد آرمان‌های دموکراتیک را دچار مشکل می‌کند.

در جهان‌شناسی کنفوسیوسی مانند جهان‌شناسی ایران اجزای هستی یک کلیت واحدی را می‌سازند که عنصر تعریف‌کننده آن هماهنگی بین این اجزا است. فرد جزئی از خانواده، خانواده جزئی از جامعه، جامعه جزئی از طبیعت و طبیعت جزئی از کائنات است. رابطه آرمانی بین اینها رابطه هماهنگی و همسازی جزء کوچک‌تر با جزء بزرگ‌تر در یک پیوند سلسله‌مراتبی است. آیین کنفوسیوسی که بیش از دین‌های ایرانی- اسلامی چهره‌ای اخلاقی و جهت‌گیری سیاسی دارد، نظم مطلوب را به صورت رابطه کهنی، مهتری و فرمان‌بری کهنتر از مهتر توضیح می‌دهد. یکی از مهم‌ترین آموزه‌های سیاسی کنفوسیوسی در این قاعده آمده است: رعیت از شاه، فرزند از پدر، زن از شوهر، برادر کوچک‌تر از برادر بزرگ‌تر باید فرمان‌بری کند.



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال پنجم
شماره پانزدهم
بهار ۱۳۹۷

این رابطه کهنتری و مهتری جزئی از نظام ازلی طبیعت و حیات به حساب می‌آید. افراد جامعه در قالب جماعت (یا امت) یک کلیت واحد را می‌سازند که تحت هدایت یک رهبر متصل به نیروی هدایتگر کائنات (شاه فرزانه در کره، شاه صاحب فره در ایران و امام در اسلام شیعی) در مسیر رستگاری راه می‌سپزند. نوع بینش کنفوسیوسی مانند جهان‌شناسی ایرانی مشوق یکپارچگی جامعه و رابطه اندام‌وار فرد-جامعه-رهبر-کائنات است و همه اینها را در نظام یکپارچه کائنات جمع می‌کند (Wang, 2002, pp.93-112). از دوره چوسون که مکتب کنفوسیوسی در کره پذیرفته شد، نهادهای مرکزی حاکمیت همسازی اجتماعی را بر این مبنا سازمان دارند. نهادهای تعلیم و تربیت بر این مبنا سامان داده شد که اتباع را تابع دولت کند. در چنین شیوه‌ای از تعلیم و تربیت رهبر سیاسی همزمان منزلت شهریار، معلم و پدر را یکجا دارد. پیش از پذیرش آیین کنفوسیوسی در کره آیین شمنیسم رایج بود. جالب است که در آیین شمنیسم نیز اقتدار سیاسی از آن کاهن-شاهان بود (مثل دوره کیانیان در ایران).

نگرش اقتدارگرایانه به سیاست

برخی تحلیل‌گران بین مشخص‌های یاد شده در فرهنگ کنفوسیوسی و ایرانی، از یک‌سو، و نوع نگرش ناهمخوان با الزامات دموکراسی، از سوی دیگر، رابطه علی و همبستگی تعیین‌بخش می‌بینند. از جمله استدلال می‌کنند که آرمان هماهنگی سراسری در بینش کنفوسیوسی (و ایرانی-اسلامی) پشتوانه ایدئولوژیک رژیم‌های اقتدارگراست. رژیم‌های اقتدارطلب با توسل به این ارزش‌ها می‌کوشند حرکت‌های دموکراتیک را در جامعه مهار کنند و آن را برای ثبات سیاسی جامعه زیانمند معرفی کنند. ساموئل هانتینگتون می‌گوید آن دسته از فرهنگ‌ها که بر سلسله‌مراتب و حرمت افراطی نسبت به مراجع اقتدار تأکید می‌کنند بیش از فرهنگ‌هایی که چنین خصوصیتی ندارند، با دموکراسی ناهمخوانند (Heo & Hahm, 2014, pp.918-940). بین ارزش جماعت‌گرایی سلسله‌مراتبی و ارزش‌های دموکراتیک نیز همسازی وجود ندارد، به‌ویژه از این حیث که سنت تکیه بر هویت جمعی، فرد را در بافت گروهی که او به آن تعلق دارد، تعریف می‌کند. وقتی ارزش سلسله‌مراتبی به این جماعت‌گرایی افزوده می‌شود، نگرشی پدید می‌آید که در آن نظم باید از بالا به

پایین دیکته شود. مراتب بالا همواره از مراتب پایین انتظار فرمان‌بری دارند و مراتب پایین خود را مکلف به فرمان‌برداری از مراتب بالا می‌بینند. نگرش جماعت‌گرایی همچنین، زمینه‌ای برای روحیه محل‌گرایی است، زیرا فرد همان‌طور که گفته شد، هویت خود را در رابطه با جماعت که خویشاوندی و همولایتی‌بودن نیز از مظاهر آن است، تعریف می‌کند. نگرش اخلاقی به حوزه عمل سیاسی نیز مؤید همین جماعت‌گرایی است.

نگرش جماعت‌گرایی در قلمرو تحزب موجب پیدایش احزابی می‌شود که ماهیتشان با ماهیت احزاب سیاسی در کشورهای غربی متفاوت است. در دموکراسی‌های غربی حزب سیاسی برای پیوند بین جامعه و حکومت تشکیل شده است. در غرب حزب‌های سیاسی وقتی رشد کردند که دو عرصه جامعه و دولت از یکدیگر جدا شدند و به این ترتیب، حزب همزمان هم به یک ضرورت برای جامعه و هم به یک فرصت برای انتقال درخواست‌های گروه‌های درون جامعه به حکومت‌گران تبدیل شد (Heo & Stokton, 2005, pp.675-689)، اما در کره و ایران غالباً احزاب را نخبگان سیاسی در راستای منافع شخصی یا گروه‌بندی‌ها و جناح‌بندی‌های خود به دلخواه می‌آفرینند، تجدید سازمان یا منحل می‌کنند.

هم در کره جنوبی و هم در ایران حزب سیاسی سازوکاری برای پیشبرد منظوره‌های انتخاباتی است. حزب‌ها در موقع انتخاب فعال می‌شوند و بعد از پایان انتخاب معلوم نیست چه تقدیری در انتظارشان است. منابع مالی حزب‌ها به جای این که از حق عضویت اعضا فراهم شود توسط مؤسسين اصلی برای پیشبرد منظوره‌های مقطعی این مؤسسين تأمین می‌شود. بنابراین حزب در خدمت منافع خاص مؤسسين است و همین که به جای منافع خاص به منابع عام توجه کند، از پشتوانه مالی محروم می‌شود و از فعالیت بازمی‌ماند. نگرش سلسله‌مراتبی موجب می‌شود که تصمیم‌های احزاب بیشتر توسط رهبران گرفته شود، نه از طریق سازوکارهای سازمان حزبی.

تمرکزگرایی نیز از جمله گرایش‌هایی است که در فرهنگ سیاسی ایران و کره ریشه‌های کهن و نیرومندی دارد. این گرایش مایه‌های آسیب‌های گوناگونی در زندگی سیاسی است که یکی از مصیبت‌بارترین آن روحیه فرصت‌طلبی چاکرمنشی است. هم در کره و هم در ایران در نظام‌های سیاسی پیش‌مدرن فرصت‌طلبی و



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال پنجم
شماره پانزدهم
بهار ۱۳۹۷

چاکرمنشی در برابر فرمان روایان، رفتاری بسیار رایج بوده است (Leggs, 1993, p.215).

ارزش‌هایی مانند فضیلت اخلاقی هماهنگی کلی جامعه، نظم سلسله‌مراتبی فرمان‌دهی و فرمان‌بری و تقدم جماعت (یا امت) بر فرد با دموکراسی نوع غربی که اساساً بر فردیت، برابری، رقابت و چانه‌زنی برای منافع تکیه می‌کند، ناهمسازی دارد و عملکرد دموکراسی را با محدودیت مواجه می‌کند. بنا بر اصل اخلاقی فضیلت هماهنگی و همسازی، نباید جامعه را یک نظام مبتنی بر قرارداد و منازعه به‌شمار آورد. جامعه عبارت است از جماعتی از مردم که براساس تکالیف متقابل و مناسبات انسانی پیوند خورده‌اند. این اصل هم در مکتب کنفوسیوسی و هم در دین زردشتی و دین اسلام از اصول مسلم محسوب می‌شود.

گذر به نواقصدارگرایی یا چالش نهادینگی دموکراسی؟

مخمصه‌ای را که کره جنوبی و ایران به‌دنبال گذار به دموکراسی درگیر آن هستند، به لحاظ مفهومی، برحسب دیدگاه‌های متفاوت، هم می‌توان گذر به «نواقصدارگرایی» تعریف کرد و هم آن را چالش‌های نهادینگی دموکراسی ارزیابی کرد که تجربه‌ای معمول در آزمون تحکیم دموکراسی است. ابتدا نظریه نخست، یعنی شکل‌گیری نظام نواقصدارگرایی بررسی می‌شود.

مفهوم نواقصدارگرایی را برای شیوه‌ای از حکومت به‌کار می‌برند که در آن برخلاف اقتدارگرایی سنتی نهادهای دموکراتیک و حقوق دموکراتیک، و از آن جمله حق مشارکت مردم در انتخاب رهبران سیاسی و نظایر آن به رسمیت شناخته شده است، اما این نهادها و حقوق وسیله اعمال حاکمیت واقعی مردم بر امور خود قرار نمی‌گیرد، بلکه مشروعیتی متکی به محمل‌های جدید فراهم می‌کند برای حاکمیت حاکمان جدیدی که در شرایط جهان امروز بر مردم حکومت می‌کنند. مدافعان نظریه نواقصدارگرایی چنین استدلال می‌کنند که در جهان امروز نخبگان سیاسی، هم به دلیل شرایط داخلی، (ورود توده‌های مردم به صحنه‌های تاریخ) و هم به دلیل شرایط بین‌المللی (هژمونی جهانی شیوه‌های دموکراتیک در اداره‌ی جامعه) به مشارکت مردم نیاز دارند. اما این نخبگان سیاسی با تمهیدات مختلف مشارکت مردمی و حضور توده‌ها در صحنه سیاسی را به خدمت مقاصد اقتدارگرایانه خود می‌گیرند.

فرهنگ سیاسی و
دشواری‌های تحکیم
دموکراسی در ...
(۱۳۹ تا ۱۵۴)

فرهنگ سیاسی سستی که عادات و روحیات فرمان‌بری از قدرتمندان را در میان مردم ایجاد کرده است (به طوری که گفته شد)، به این اقتدارگرایان که باید آن‌ها را نواقصدارگرا خواند، کمک می‌کند. ریشه‌های عمیق انگاره اقتدار مرکزی در وجدان مردم و دستگاه بوروکراسی حکومتی کار اقتدارگرایان را تسهیل می‌کند.

استدلال این دسته از دانش‌پژوهان این است که ساختار دموکراتیک و نهادهای دموکراتیک، بدون حضور نگرش‌ها و ایستارهای دموکراتیک نمی‌تواند به توسعه دموکراتیک در حد مطلوب منجر شود و در شرایطی که هنوز نوع نگرش دموکراتیک تکوین نیافته است، نهادها و تأسیسات دموکراتیک از محتوا خالی می‌شود و به اسبابی برای نواقصدارگرایی تبدیل می‌شود. استقرار دموکراسی علاوه بر نهادهای دموکراتیک به شهروندهای دموکرات و نخبگان سیاسی دموکراتیک نیز نیاز دارد.

حضور ارزش‌هایی مانند آرمان بازگشت به فرهنگ بومی و افتخارات گذشته که هم در کره جنوبی و هم به شکلی بسیار ایدئولوژیک در ایران عرصه زندگی سیاسی را انباشته است، به این جریان کمک می‌کند. اینها همه موجب شکل‌گیری نوعی نظام سیاسی می‌شود که نه اقتدارگرایی در شکل معمول آن است و نه دموکراسی به شکلی که در کشورهای دارای دموکراسی رشدیافته وجود دارد، بلکه در واقع، ترکیبی از این هر دو است. این نظام ترکیبی را برخی تحلیل‌گران نواقصدارگرایی نامیده‌اند.

نظام ترکیبی

نظامی که به این ترتیب شکل می‌گیرد ترکیبی از عنصر انتخاب و عنصر اقتدار متمرکز است. جنبه‌هایی از تصمیم‌گیری برای امور کشور و اختیارات و اهرم‌های اداره کشور با انتخابات و درخواست‌های مردم در مشارکت سیاسی‌شان تعیین می‌شود و جنبه‌های دیگر متکی به مرجعیت‌های رسمی و غیررسمی باقی می‌ماند. در کره جنوبی این مرجعیت‌ها بیشتر غیررسمی و در ایران همزمان رسمی (نهادی) و غیررسمی (عملی) است. در چنین حالی رژیم‌های متکی به اشخاص، رهبری یا چهره‌های کاریزماتیک جای خالی نهادینه‌شدن سیاست دموکراتیک را پر می‌کنند. عناصر دموکراسی رشدیافته و آنچه را که نواقصدارگرایی خوانده شده است، به شرح جدول ۱ می‌توان مقایسه کرد.



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال پنجم
شماره پانزدهم
بهار ۱۳۹۷

جدول ۱. مقایسه عناصر دموکراسی رشد یافته و نواقدا رگرایی

دموکراسی رشد یافته	نواقدا رگرایی
تأکید بر کثرت و رقابت	تأکید بر هماهنگی و وحدت
تأکید بر آزادی و منافع فردی	تأکید بر مصلحت جماعت و آرمان جمعی
جهت گیری به سوی توزیع اختیارات کاهش و تصدی	جهت گیری به سوی تمرکز اهرم های قدرت، یا دولت
محدودیت دایره اختیارات و تصدی دولت	گسترده گامی دامنه اختیارات و تصدی دولت
مشارکت مستقل و فعال مردم در سیاست	مشارکت غالباً هدایت شده و برانگیخته شده مردم در انتخابات
اعتماد به تصمیم گیری جمعی و رأی مردم	سنگینی نقش شخصیت، رهبری کارزماتیک و رهبری قدرتمند

مسئله نهادینه شدن دموکراسی و مشکل فرهنگی

با همه آنچه تا اینجا گفته شد، اعتبار دعاوی مربوط به رابطه بین فرهنگ سیاسی و موانع تحکیم دموکراسی به ویژه وزن این موانع جای پرسش دارد. بی تردید، در مقام قیاس می توان بین برخی ارزش ها و نگرش های کنفوسیوسی و ایرانی - اسلامی، از یک سو، با قواعد رفتار دموکراتیک، از سوی دیگر تعارض هایی را نشان داد، اما این هنوز همه قضیه نیست. مسئله این است که باید نشان داد متغیرهای فرهنگی چگونه در عالم واقع بر متغیرهای رفتار دموکراتیک اثر می گذارند. به بیان روشن تر، باید با آزمون های تجربی چگونگی اثرگذاری متغیرهای دسته اول روی متغیرهای دسته دوم را نشان داد. جدای از اینکه این کار دشواری های خاص خود را دارد، دانش پژوهانی که تا اینجا دعاوی آن ها را طرح شد، شواهدی در این زمینه ارائه نداده اند. به بیان دیگر، آن ها فقط به این استدلال قیاسی اکتفا کرده اند که بین نگرش های جهان شناسی کنفوسیوسی و جهان شناسی ایرانی - اسلامی، از یک سو، و قواعد عملی رفتار دموکراتیک از سوی دیگر، ناهمخوانی یا تعارض وجود دارد. یوک هیو و سونگ دیوک هم نیز پس از بیان موارد پرشمار نقض قواعد دموکراسی در کره جنوبی علت آن را رواج فرهنگ کنفوسیوسی در کره و نگرش های این فرهنگ (که در مقام قیاس با قواعد رفتار دموکراتیک ناهمخوان است) ارزیابی کرده اند، بی آنکه با شواهد و داده های تجربی ربط این دو را نشان دهند (Heo & Hahm, 2014).

درباره رابطه نگرش های فرهنگی و ربط آن با رفتار دموکراتیک، تحقیقاتی انجام

فرهنگ سیاسی و
دشواری های تحکیم
دموکراسی در ...
(۱۳۹ تا ۱۵۴)

گرفته است. در این نوشته کوتاه جای معرفی تفصیلی آن‌ها نیست، اما باید گفت پژوهش‌های تجربی نتوانسته است رابطه بین شالوده‌های فرهنگی یک ملت و نقض قواعد دموکراتیک در آن کشور را به درستی روشن کند و درباره آن به‌طور قطع و با دقت علمی حکم کند. بسیاری از دعاوی درباره رابطه بین فرهنگ و دموکراسی مضمون به جانب‌داری است و نگاه اروپا محوری‌اند؛ همان‌طور که یکی از پژوهندگان گفته است، هرچه بیشتر از تعارض اسلام و دموکراسی سخن گفته شده، کمتر درباره چگونگی و چرایی و سرشت این تعارض بحث‌های وزین انجام گرفته است (Abdou, 2001, pp.36-51). نوع نگاه اروپا محوری با عزیمت از نگرش اصالت ذات این دعوی را مطرح کرده است که اصولاً دموکراسی ریشه در تاریخ و گفتمان فرهنگی اروپای غربی دارد. ساموئل هانتینگتون از نمایندگان برجسته این رویکرد می‌گوید مردمان سایر فرهنگ‌ها فقط زمانی می‌توانند از مواهب حقوق بشر بهره‌مند شوند، که کل ارزش‌های غربی را بی‌چون و چرا بپذیرند و تمام و کمال به تمدن غرب بپیوندند (Bielfeldet, 2000, pp.90-121). اما این واقعیت که کلیسای کاتولیک تا دهه ۱۹۶۰ با حقوق بشر مخالفت می‌کرد، همه دعاوی مربوط به رابطه حقوق بشر با فرهنگ غربی را زیر سؤال می‌برد.

اگر آنچه که در تجربه سیاسی کره جنوبی و ایران رخ می‌دهد، دشواری‌ها سرشتی فرایند نهادینه‌شدن یا تحکیم دموکراسی در نظر گرفته شود، می‌توان در مقام قیاس گفت چنین دشواری‌های در تاریخ تحول دموکراسی در اروپا نیز نمونه‌های زیادی دارد. در هر حال، می‌توان گفت که تداوم مظاهر اقتدارگرایی در کره جنوبی و ایران می‌تواند دلایل گوناگونی داشته باشد. برخی مهم‌ترین آن‌ها را از جمله می‌توان در ضعف تاریخی طبقه متوسط، ضعف طبقه کارگر و جنبش کارگری، تجربه استعمار، استحکام سازه‌های قبیله‌ای و سازمان فرقه‌ای و مسائلی مثل این یافت. بی‌شک ارزش‌ها و باورهای برخاسته از سنت فرهنگی نیز در این میان سهم خود را دارد که باید چگونگی اثرگذاری آن و سهم و وزن آن را به‌ویژه با پژوهش‌های تجربی مشخص کرد.

نتیجه‌گیری

مسائل توسعه دموکراتیک، گذر به دموکراسی و تحکیم دموکراسی از موضوعات مهم در جوامع در حال توسعه روزگار ما است. دو کشور کره جنوبی و



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال پنجم
شماره پانزدهم
بهار ۱۳۹۷

ایران در حال حاضر با این مسئله دست به گریبان هستند. دشواری‌هایی که هر دو کشور در تحکیم دموکراسی دارند، پرسش‌هایی را درباره عوامل تأثیرگذار بر این وضعیت مطرح می‌کند. یکی از عواملی که تحلیل‌گران در این زمینه به آن توجه کرده‌اند فرهنگ سیاسی است. گفته می‌شود نوع نگرشی که در فرهنگ سنتی این دو کشور ریشه دارد، از عواملی است که کار تحکیم دموکراسی را دشوار می‌کند. فرهنگ سنتی این دو کشور که یکی با آیین کنفوسیوسی و دیگری با بینش ایران - شهری و اسلامی پیوند دارد، با مشخصه‌هایی مانند آرمان هماهنگی سراسری، نظام سلسله‌مراتبی منزلت، باور به رابطه اندام‌وار بین فرد - جماعت - رهبر - کائنات - نگرش جماعت‌گرایی، خویشاوندباوری، و تمرکزگرایی شناخته می‌شود. این مشخصه‌ها نگرشی در فرهنگ را می‌پرورد که فرایند دموکراتیک‌سازی را به سوی نظامی ترکیبی از نوع نواقتدارگرایی، یا شبه‌دموکراسی سوق می‌دهد. در نتیجه، آنچه در جمهوری کره و جمهوری اسلامی با آن مواجهیم، با مطلوب‌های نظام ماکراتیک به شیوه‌ای که در الگوی غربی شاهد آنیم، تفاوت‌های شایان توجهی دارد.

با این حال، واقعیت این است که آنچه درباره رابطه بین متغیرهای فرهنگ سیاسی و مؤلفه‌های دموکراسی گفته شده است، بیشتر جنبه تحلیلی و قیاسی دارد و تحقیقات تجربی و میدانی قابل اعتنایی در این زمینه وجود ندارد. بنابراین، نگرش به دشواری تحکیم دموکراسی از زاویه موانع ناشی از فرهنگ سیاسی ضمن اینکه در فهم مسائل موجود در دو کشور به ما کمک می‌کند، هنوز نمی‌تواند ما را به معیارهای یقین علمی نزدیک کند.

منابع

- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۵). فرهنگ سیاسی ایران. چاپ چهارم، تهران: نشر فرزاد.
- Almond, G., & Verba, S. (eds) (1963). *The civic culture*. Princeton: Princeton University Press.
 - Bielfelded, H. (2000). Western versus Islamic human right conceptions. *Political Theory*, Vol. 38, No. I.
 - Chiilcote, R. (1981). *Theories of comparative political*. Boulder: West View Press.
 - Heo, UK, & Stokton, H. (2005). The Impact of Democratic Transition on Elections and Parties in South Korea. *Party Politics*, Vol. II, No. 6.
 - Heo, UK., & Hahn, S. D. (2014). Political culture and democratic consolidation in South Korea, *Asian Survey*, Vol. 54, No. 5.
 - Inglenart, R., & Kingemann, H. (2000). Modernization, cultural change and the Persistence of Traditional values. *American Sociological Review*, Vol. 65, No. 1.
 - Leggs, J. (1993). *The Chinese classics*. Vol. I, Oxford: Oxford University Press.
 - Lipet, S. (1959). Some social requisites of democracy: Economic development and political legitimacy. *American Political Science Review*, Vol. 53.
 - O'Donnell, G., & Schmitter, P. (1986). Tentative conclusions About Uncertain Democracies". In G O'Donell et al. (eds) *Transition from Authoritarian Rule*, Baltimore: John Hopkins University Press, Vol. 14, (pp.1-78).
 - Pye, L., & Verba, S. (1985). *Political culture and political development*. Princeton: Princeton University Press.
 - Wang, Q. J. (2002). Genealogical self and Confucian way of self making. *International Philosophical Quarterly*, Vol. 24, No. I.
 - Yangm, S. C. (1985). *The Korean political culture: A Historical Analysis*. In the Korean Political Association.



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال پنجم
شماره پانزدهم
بهار ۱۳۹۷